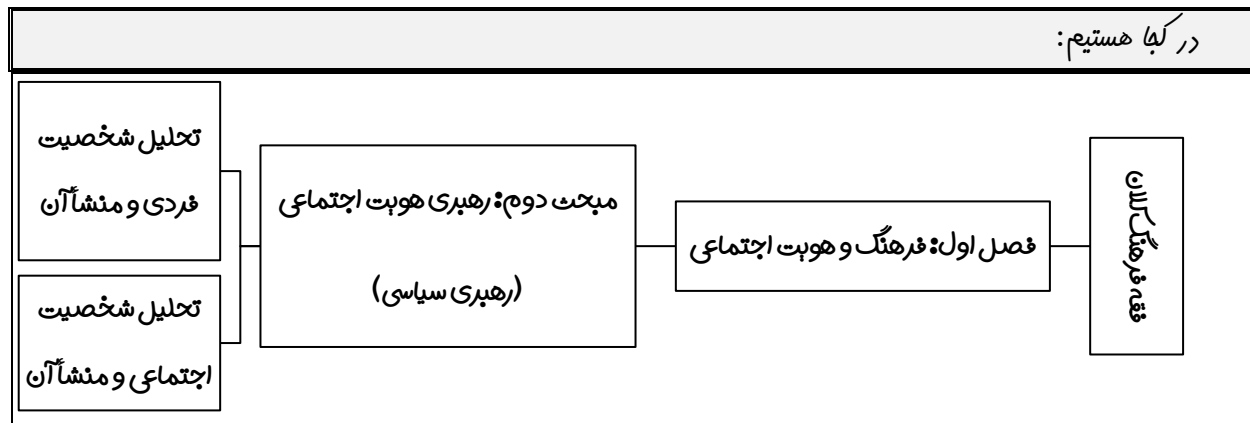


تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی دامت برکاته

جلسه	۶	تاریخ	۱۴۰۳/۰۸/۱۰	مقرر	مرتضی اسدیان لایمی
------	---	-------	------------	------	--------------------

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»



بحث ما در فقه فرهنگ کلان و فصل اول از مباحث آن بود که مقرر شد به سه مبحث پردازیم و اولین آنها حقیقت و روند پیدایش هویت اجتماعی بود که این را اجمالاً در جلسات پیش بحث کردیم.

مبحث بعدی رهبری و هویت اجتماعی است و مقصود از این رهبری رهبری سیاسی است.

در مبحث پیشین تحت عنوان «روند هویت اجتماعی» بحث کردیم وقتی یک جامعه ای بر مبنای یک فرمان، روابط اجتماعی خود را شکل می دهد این فرمان - که رفتارهای ارادی اجتماعی را جهت و شکل می دهد - در ضمن شخصیت سازی می کند و روند پیدایش هویت اجتماعی از اینجا شروع می شود.

این اراده اجتماعی است که شخصیت ساز است مثل اراده فردی که شخصیت فرد را هم رفتارهای ارادی وی می سازد. لذا حضرت امیر علیه السلام در فرمایششان می فرماید که:

«عنه علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ، وَإِنَّمَا عَقَرْنَا قَوْمَ رَجُلٍ وَاحِدٍ، فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَوْهُ بِالرِّضَا»^۱؛

امام علی علیه السلام : ای مردم! راضی بودن و ناراضی بودن به کاری، مردم را در [پیامد] آن کار شریک می گرداند. ناچه نمود را تنها یک نفر پی کرد، اما خداوند همه قوم نمود را عذاب داد؛ زیرا همه به کار آن مرد راضی بودند.

در رفتار فردی هم حب و بغض یا میل مثبت با منفی رفتارها را شکل می دهد؛ وقتی تماسل به رفتاری ایجاد شد اراده صورت می گیرد و شخص آن رفتار را انجام می دهد که در مباحث اصولی و فلسفی به تعبیر ما شخص که می خواهد فعلی را انجام دهد اول تصور فعل را می کند بعد تصور فائده فعل را می کند و وقتی تصدیق به فایده فعل ایجاد شد و تردید از او خارج شد اراده می کند که تصدیق به فائده حاصل می شود که یعنی همان میلی که به آن فعل حاصل می شود است. [البته ممکن است میل میل صحیحی باشد یا میل غلطی باشد اما مهم این است که خواسته ای از او را فراهم می نماید و برطرف می کند لذا اراده او به آن فعل شکل می گیرد و تا میل نباشد اراده ای شکل نمی گیرد اراده اجتماعی نیز به همین صورت است که وقتی جامعه ای شکل می گیرد رفتارهای اجتماعی ارادی منبعث از میل اجتماعی و اراده اجتماعی نسبت به رفتاری است اما این جهت گیری را حاکم جامعه برای تنظیم رفتار فردی و اجتماعی در نظر می گیرد و بر اساس نظر حاکم این جهت گیری شکل می گیرد].

بنابراین زمانی که اجتماعی قانون یک حاکم را نپذیرند جامعه شکل نمی گیرد و یک مجموعه از انسان های پراکنده است که هرج و مرج در آنها حاکم می گیرد لذا حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

«عنه علیه السلام : لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ النَّفِيُّ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِي، حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مَنْ فَاجِرٍ»؛

امام علی علیه السلام : مردم را ناچار فرمانروایی باید؛ نیکوکار یا تبهکار؛ زیرا در حکومت او فرد باایمان کار خویش (اطاعت خدا) می کند و کافر بهره خویش می برد و خداوند با وجود حکومت، هرکس را به اجل مقدر می رساند و به وسیله او مالیاتها جمع آوری می شود و با دشمن جنگیده می شود و راهها امن می گردد و حق ناتوان از زورمند ستانده می شود و نیکوکار آسایش می بیند و از تبهکار در امان می ماند.

لذا وجود حاکم و فرمان حاکمیتی است که قانون را را شکل می دهد و به یک سمت و سویی جامعه را سوق می دهد لذا خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيَهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛

هر کسی را راهی است به سوی حق که بدان راه یابد (یا قبله ای است که به آن روی آورد) پس بشتابید به خیرات که هر کجا باشید همه شما را خداوند (به عرصه محشر) خواهد آورد و محققا خدا بر همه چیز تواناست.

هر شخصیتی فردی باشد یا اجتماعی به ره حال در اراده ای که م یکنند در یک جهتی این اراده حادث می شود؛ اراده های اجتماعی نیز با فرمان حاکم شکل می گیرد و به یک سمت و جهتی هدایت می شود این اراده حاکم اراده اجتماعی یا رفتارهای اجتماعی را جهت داده و شکل می دهد در نتیجه شخصیت اجتماعی به تدریج شکل می گیرد.

به عبارت دیگر به تدریج روابط اجتماعی بر اساس رفتار حاکم جهت پیدا می کند و روح واحده ای در این جامعه شکل می گیرد؛ گاهی این روح، روح طیبه است گاهی روح طاهره است و شخصیت اجتماعی نیز مثبت است و گاهی روح خبیثه در یک جامعه شکل می گیرد و کل جامعه محکوم همان روح خبیثه اجتماعی خود خواهد بود.

بحث امروز ما رابطه بین رهبری و این شخصیت است؛

شخصیت جمعی جامعه انعکاسی از شخصیت رهبری سیاسی خواهد بود؛ البته رهبری سیاسی یعنی آن اراده سیاسی که روابط اجتماعی را شکل داده و جهت می دهد؛ به همین جهت می گوئیم این روابط اجتماعی نیز بر اساس آن اراده رهبری شکل می گیرد لذا در اینجا ۲ اراده وجود دارد:

۱. اراده ای که اراده رهبری سیاسی است که منشأ فرمان و قانون اوست؛

در این مورد اراده آنها تابع اراده رهبری سیاسی می شود؛ که مطالب ما در خصوص تبعیت از رهبری در قرآن کریم و مع الرسول یا من الرسول بودن نیز در همین رابطه مطرح شده است؛ خداوند متعال میفرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۱؛

و آنان که اطاعت خدا و رسول کنند البته با کسانی که خدا به آن ها لطف فرموده یعنی با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد، و اینان نیکو رفیقانی هستند.

این معیت، معیت تناسبی است، معیت تناسخی است یعنی هم سنخ هم قرار می گیرند و معیت تکوینی است نه اینکه معیت جسمانی باشد؛ ما حتی در تبیین مسأله صحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله، در برخی از مطالب کلامی خود گفتیم صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن صاحبی که دارای آثار خاص است صحبت جسمانی نیست بلکه صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن کسی است که شخصیت او انعکاس شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است بله از این شخص است که به مع تعبیر شده است که فرمود:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲؛

محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار قویدل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می طلبند، بر رخسارشان از اثر سجده نشانه های نورانیت پدیدار است. این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل مکتوب است که (مثل حال آن رسول) به دانه ای ماند که چون نخست سر از خاک برآورد جوانه و شاخه ای نازک و ضعیف باشد بعد از آن قوت یابد تا آنکه ستبر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستد که دهقانان را (در تماشای خود) حیران کند (همچنین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش از ضعف به قوت رسند)

۱. سوره نساء: ۶۹.

۲. سوره فتح: ۲۹.

تا کافران عالم را (از قدرت و قوت خود) به خشم آرند. خدا وعده فرموده که هر کس از آنها ثابت ایمان و نیکوکار شود گناهانش ببخشد و اجر عظیم عطا کند.

صحبت و صحابی به این معنا قطعاً صلاح همراه اوست البته الزاماً لازم نیست عدالت به آن معنای خاص را داشته باشد اما صالح است به این معنایی که گفتیم به معنای اطاعت تام از رسول سرلوحه زندگی او باشد و اساس رفتار او باشد. بنابراین اینکه واژه صحابی در فرهنگ اسلامی تقدسی دارد به این لحاظ است که صحابی باید کسی باشد که فرمان رفتارش را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کند و این فرمان و تبعیت را در رفتارهای اجتماعی پذیرفتن یک روح اجتماعی واحد می سازد که هم سنخ روح رهبری سیاسی می شود. به همین جهت است که خداوند متعال می فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۱

(به یاد آر) روزی که ما هر گروهی از مردم را با پیشوایشان (به پیشگاه حقیقت) می خوانیم، پس هر کس نامه عملش را به دست راست دهند آنها نامه خود را قرائت کنند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

قطعاً این امام به معنای فرمانروا است یعنی آن کسی که فرمان می دهد و ماموم کسی است که به فرمان امام عمل می کند لذا امامت بدون رهبری سیاسی معقول نیست؛ اینکه کسی امام باشد و فرمانش الزامی نباشد اصلاً معنی ندارد و فرمانروا بودن یعنی رهبری سیاسی.

اگر امامی باشد که فرمانش الزامی نباشد اصلاً امام مصطلح در بیانات خداوند متعال و سنت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیست که فرمود:

«عنه عليه السلام: أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَىٰ مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيَةٍ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيَةٍ، أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ»^۲

امام علی عليه السلام: هان! هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و از نور دانشش پرتو می گیرد. بدانید که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و فرسوده و از خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده است. البته شما از عهده چنین کاری بر نمی آید، اما با پارسایی و سخت کوشی [در عبادت] و عفت و درستکاری مرا یاری رسانید.

این یقتدی یعنی همین که باید به او اقتدا کرد چون فرمان فرمانی الزامی است. بنابراین به نظر ما آنچه از منابع دینی مستفاد است این است که رابطه بین شخصیت اجتماعی و رهبری سیاسی رابطه تولید است؛ به این معنا که شخصیت سیاسی یک شخصیت اجتماعی را تولید می کند که هم سنخ با خودش است - البته مشروط به اینکه جامعه تبعیت از وی داشته باشد.

۱. سوره اسرا: ۷۱ - ۷۲.

۲. نهج البلاغة: الكتاب ۴۵.

از همین جا به معنای حقیقی برخی از اصطلاحات قرآنی را درک میکنیم؛ مثلاً اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن کریم کنایتاً اب المؤمنین یا مسلمین به شمار می آید در تفسیر آیه ذیل :

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾^۱؛

پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها (یعنی مؤمنان باید حکم و اراده او را مقدم بر اراده خود بدانند و از جان و مال در اطاعتش مضایقه نکنند) و زنان او (در اطاعت و عطوفت و حرمت نکاح، به حکم) مادران مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخص (در حکم ارث) بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند از انصار و مهاجرین (که با هم عهد برادری بسته‌اند) مگر آنکه به نیکی و احسان بر دوستان خود (از مهاجر و انصار) وصیتی کنید که این (تقدم وصیت بر ارث خویشان) هم در کتاب حق مسطور گردیده است.

که در تفسیر این آیه آمده است که و هو اب لهم.

یا در آن روایتی که اینگونه وارد شده است که:

«وَعَنْهُ، قَالَ: وَرُويَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «أَنَا وَ عَلَىٰ أَبَوَاهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ»^۲؛

به هر حال این ابوت رسول ابوت حقیقی است نه جسمانی بلکه ابوت تولیدی است یعنی این شخصیت اجتماعی تولید رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و این شخصیت اجتماعی همان شخصیت اجتماعی مسلمة است که منبعث از شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که شخصیتی است که مطیع فرمان خداست که فرمود:

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۳؛

بگو: همانا نماز و طاعت و تمام اعمال من و حیات و ممات من همه برای خداست که پروردگار جهانیان است * که او را شریک نیست و به همین (اخلاص کامل) مرا فرمان داده‌اند و من اول کسی هستم که تسلیم امر خدایم.

این عنوان شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و تعریفی از شخصیت ایشان رد قرآن کریم است لذا هر کس یطع الله و الرسول شد می شود امة مسلمة ای که تابع این رسول است و این شخصیت اجتماعی امت مسلمة را همان اول شخصی که آن را تولید م یکنند و به وجود م یآورد و چون تولید م یکنند اب محسوب می شود و ابناء و اولاد این اب می شود اخوة و این اخوت اسلامی و یا این عبارت: «انما المومنون اخوة» کاشف از یک حقیقتی است در خارج نه اینکه عنوان صرف باشد بلکه هر مسلمانی یا مسلمان دیگر می شود ولد یک اب آن اب شخصیتی و هویتی. لذا بعید نیست که در آن آیه کریمه ای که خداوند متعال فرموده است:

﴿لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ (۲) وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (۳)﴾^۴؛

۱. سوره احزاب: ۶.

۲. البرهان في تفسير القرآن، جلد ۲، صفحه ۷۷ عنوان باب: الجزء الثاني سورة النساء [سورة النساء (۴): الآيات ۳۶ الى ۳۹].

۳. سوره انعام: ۱۶۲-۱۶۳.

۴. سوره بلد: ۱-۳.

سوگند به این شهر* و حال آنکه تو در این شهر جای داری* سوگند به پدری [چنان] و آن کسی را که به وجود آورد؛

مراد از والد و ما ولد این است که والد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما ولد امة مسلمه است البته در روایت آمده است که ائمه اطهار ما ولد هستند چون بالاترین محصول این ما ولد هستند و این منافاتی ندارد لذاست که به نظر ما این عبارت اشاره به همین مطلب دارد.

بلد که گفته می شود ربط به شخصیت جامعه اسلامی دارد به این معنا که بلد مرکز جامعه اسلامی است؛ اصلاً هیچ جامعه ای بدون مرکز نمی شود هر کجا جامعه ای شکل گرفت یک بلد مرکزی می خواهد اینکه مکه بلد مرکزی است و حجاج باید دور کعبه طواف نمایند آن معانی اجتماعی که بر آن بار می شود این است که مکه بلد مرکزی امت است و در نگاه فقه تمدنی اسلامی هر جامعه ای که بخواهد به امت تبدیل شود احتیاج به یک بلد مرکزی دارد و این بلد مرکزی باید مرکز امن و طاهر باشد و اینکه مرکز امن است این همان مفهوم سیاسی است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱؛

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می کردند؛ و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند* نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان (به حقیقت) اهل ایمان نمی شوند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی اعتراض نداشته، کاملاً (از دل و جان) تسلیم (فرمان تو) باشند.

در این آیه ظلم تفسیر شده است این ظلموا در مقابل لیطاع باذن الله است و این ظلم به نفس است لذا این ظلم همان ظلم معصیه الرسول و معصیه الامام است که می فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۲؛

آنان که ایمان آورده و ایمان خود را به ستمی نیالودند ایمنی آنها راست و هم آنها حقیقتاً هدایت یافته اند.

این اطاعت امام است که امنیت اجتماعی را به وجود می آورد؛ و اطاعة الامام است که مرکز امنیت است. امنیت بحث مهمی است و اساساً امنیت بدون اطاعت امام ممکن نیست و در فقه امنیت اولین بحث همین است و بدون اطاعة الامام جامعه بشر روی امنیت را نخواهد دید و اطاعة الامام است که امنیت آفرین است و بدون اطاعة الامام جامعه بشر همیشه درگیر ظلم خواهد بود؛ لذا آن مرکزیت جامعه اسلامی نیز شهر امن باید باشد.

۱. سوره نساء: ۶۴-۶۵.

۲. سوره انعام: ۸۲.

بنابراین این آیه اول سوره بلد بی ارتباط به شکل گیری جامعه اسلامی نیست و او در «وانت حل بهذا البلد» ما به آن بلدی قسم میخوریم که بلد توست و بعد وقتی مرکزیت اجتماعی و در رأس آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام الهی باشد و بعد و والد و ما ولد به وجود می آید که جامعه ای است که تولید شده این امام است.

بنابر آنچه تاکنون گفتیم رابطه بین رهبری سیاسی اجتماعی و جامعه ای که از این رهبری تبعیت می کند تولید است اینکه می گوید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^۱

و (یاد آر) وقتی که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم همه سجده کنید، و آنها تمام سر به سجده فرود آوردند جز شیطان که از جنس جن (دیو) بود بدین جهت از طاعت خدای خود سرپیچید، پس آیا (شما فرزندان آدم) مرا فراموش کرده و شیطان و فرزندانش را دوست خود می گیرید در صورتی که آنها شما را سخت دشمنند؟ ظالمان را (که به جای خدا شیطان را به طاعت برگزیدند) بسیار بد بدلی است.

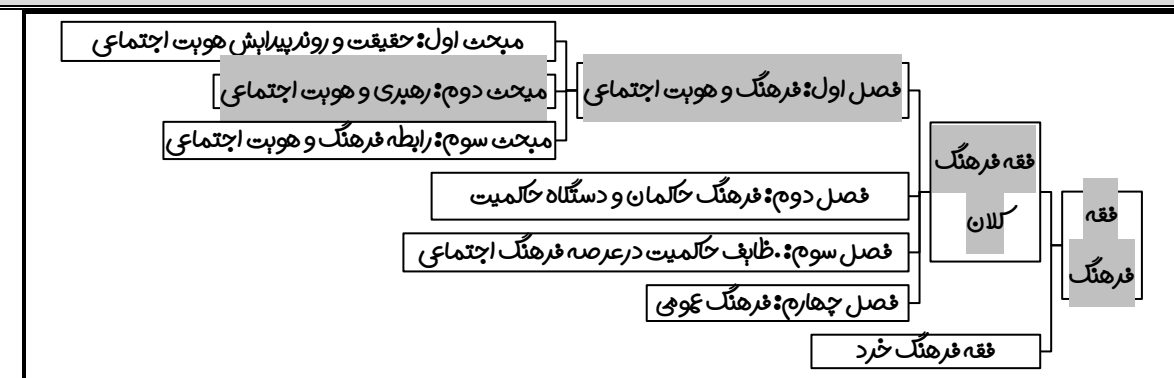
مطابق این آیه جامعه شیطانی هم می شود ذریه شیطان که البته این شیطان در فرمانروای سیاسی منحرف جلوه گاه حکومت الشیطان خواهد بود؛ در روایتی وارد شده است که:

علي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن رجل من الكوفيين، عن أبي خالد الكابلي، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: إن الله عز وجل جعل الدين دولتين دولة آدم - وهي دولة الله - ودولة إبليس، فإذا أراد الله أن يعبد علانية كانت دولة آدم وإذا أراد الله أن يعبد في السر كانت دولة إبليس، والمذيع لما أراد الله ستره مارق من الدين^۲؛

در طول تاریخ اینگونه بوده است که دو نوع دولت وجود داشته است: دولت آدم یا دولت خلیفه خدا و دولت شیطان لذا هر دولتی که دولت ولایت الهی نباشد دولت شیطان است و این فرمانروای شیطانی ذریه می سازد که همان جامعه شیطانی تابع اوست.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

دورنمای کلی مباحث



۱. سوره کهف: ۵۰.

۲. الکافی، الشیخ الكليني، ج ۲، الصفحة ۳۷۲.